

## ناپلئون، «خداوند جنگ»

به مناسبت دویستمین سالروز تولد ناپلئون آثار و مقالات متعددی انتشار یافت، بدون آنکه در هیچیک از آنها توجهی به چارچوب سنتی تاریخ سیاسی و نظامی و حوادث زندگی بارور این بزرگترین «خداوند جنگ» اروپای جدید شده باشد.

علوم انسانی به نحوی سابقه‌یی از پرداختن به وقایع امپراتوری اول طفره رفته است، حال آنکه دوره‌یی چنین بارور از لحاظ ایجاد گوناگونی و نوآوری می‌تواند منبع سرشاری برای تحقیقات باشد.

آیا تعجب آور نیست که از روزی که مجلس قانونگذاری فرانسه، با تأیید کندیسه مسالمت جو، به پادشاه اتریش اعلان جنگ داد، ملت فرانسه قریب به ربع قرن، با اعتقاد و رشادت بسیار، جنگید؟ نخستین این جنگها دفاع از انقلاب بود. سپس در زمان رژیم «هیئت مدیره» (Directoire)، به عنوان جهاد عقیدتی و پس از آن برای فتوحاتی با مقاصد نامعلوم، مثل لشگرکشی به مصر، جنگ ادامه یافت و چندسال بعد نیز جنگ برای برقرار کردن «امپراتوری مقدس» و به خاطر پادشاهی حقا شایسته و دودمان و اشرافیتی جدید ادامه یافت.

زندگی و فرجام کار ناپلئون مسئله‌یی اساسی را مطرح می‌سازد. او با چه نبوغی توانست در مدت پانزده سال میان سه نوع جنگ ایدئولوژیک، ناسیونالیستی، و سلطنتی ارتباط برقرار سازد؟ چگونه موفق شد در تمام این مدت توده‌هایی وسیع را، بدون آشوب و بلوا و بدون برانگیختن مخالفت جدی، با اقدامات حیرت‌انگیز خود همراه سازد؟

تجربه جنگهای ناپلئون برای دانش‌جنگ شناسی بسیار آموزنده است. این تجربه برای مطالعات جنگ‌شناسی نمونه‌یی عینی و بسیار غنی عرضه می‌کند، که در آن می‌توان جریاناتی را بررسی کرد که عملیات جنگی حکومت را به شالوده‌های اجتماعی و طرز فکر ملت پیوند می‌دهد. نخستین قدم در این بررسی شناخت ساخت‌های اجتماعی است، و این شناخت بیشتر از آن جهت اهمیت دارد که ساخت‌های اجتماعی به‌کندی دگرگون می‌شوند: در فرانسه سه نسل برای تربیم خرابی‌های ناشی از جنگ‌ها و مصایب (مخصوصاً زمستان هولناک ۱۸۰۹) اواخر سلطنت

لویی ۱۴ تلاش کردند. پاره‌بی شرایط مساعدچون پیشرفتهای کشاورزی و صنعتی موجبات افزایش جمعیت فرانسه را فراهم کرده بود ، به‌طوری که در آستانه انقلاب کبیر جمعیت آن به ۲۶/۵ میلیون نفر بالغ می‌شد. این تعداد بیش از جمعیت روسیه آن‌زمان بود و همین مناسبت فرانسه را «چین اروپا» لقب داده بودند.

این جمعیت بسیار جوان بود ، و چنین به نظر می‌رسد که واکسیناسیون همگانی بر علیه آبله ، که برای نخستین بار عملی شد ، نسلی را از چنگال این بیماری ، که تا آنوقت باعث سرگ و میر فراوان می‌شد ، نجات داد .

از سوی دیگر ، فرانسه صاحب بهترین صنایع اروپا بود . اما ، در کنار آن عده زیادی جوان بیکار نیز وجود داشت که تعدادشان با به‌سن کار رسیدن نسل جدید افزایش می‌یافت. حتی می‌توان گفت که جمعیت و اقتصاد فرانسه در این هنگام رشدی انفجاری داشت. در این ساخت ، پیشرفت تکنیک با جمعیتی کثیر ، که تعداد جوانان در آن نسبت به فعالیتهای اصلی اقتصادی فزونی داشت ، ترکیب شده بود. برای شروع عملیات جنگی این مناسبترین ساخت اجتماعی و اقتصادی است (آلمان در ۱۹۴۰ چنین وضعی داشت). تسلط جویی فعالیتی پرخرج است ، زیرا مستلزم تراکم قبلی ارتشی مجهز به همه نوع ساز و برگ و صنایعی نیرومند می‌باشد. جمعیت انبوه بدون منابع مهم و بدون قدرت فنی نه تنها منشاء قدرت نیست بلکه برعکس موجب ضعف است. چنین جمعیتی بی‌حال و دست‌وپا گیر است . جمعیت کنونی جهان سوم کم و بیش چنین وضعی دارد . ناپلئون با شرم سیاسی خود توانست تمایلات پنهانی ملت را که از ساخت درونی آن ناشی می‌شد ، درک کند . همچنین توانست منابع طبیعی ، گرایش افکار عمومی و ظرفیت فداکاری ملت را ، که بنیان ضروری هر سیاست بزرگ است ، دقیقاً ارزیابی کند . زیرا لااقل تا به امروز همه سیاستهای بزرگ ، همه امیدهای عالی و همه افکار وسیع در جنگ به اوج می‌رسد .

ناپلئون همچنین پی‌برد که در ضمیر توده مردم ، از طریق خودنمایی قهرمانانه ، نیاز بزرگی به جبران قرن‌ها تحمیق وجود دارد . چرا که توده مردم در پیروزیهای نظامی ، که مخصوص اشراف بود ، هیچوقت سهمی نداشتند . لویی شانزده ، درست در آستانه انقلاب ، زیر فشار خرده اشرافهای ولایات فرمانی صادر کرد که به‌موجب آن غیر اشرافهانی نوانستند حتی مصدر ساده‌ترین مشاغل نظامی گردند (ناپلئون جوان تنها به توسل به حيله ، به سبب وضع نامرتب ثبت احوال جزیره کرس ، توانست وارد مدرسه نظامی سلطنتی شود).

همچنین ، ناپلئون دریافته بود که صلح‌جویی خوشبینانه قرن هیجدهم ، که پس از یکسری جنگهای عمومی در اروپای خسته و کم‌جمعیت پایان قرن هفدهم به وجود آمده بود ، دیگر با ساخت‌های جدید متناسب نیست .

باری ، در سراسر اروپا همه شرایط اساسی جنگ عمومی فراهم بود ، حتی شرط زمانی .

زیرا یک قرن از زمان آخرین جنگ بزرگ سپری شده بود ، و از اواخر قرون وسطی این فاصله ، فاصله زمانی عادی جنگهای اروپایی بود . یک ایدئولوژی جدید که جنگ را توجیه می کرد جای ایدئولوژی قبلی را گرفت و اسکان داد که جنگ با وجدان آرام از سر گرفته شود .

ناپلئون توانست از همه این شرایط بالقوه به نفع خود استفاده کند . نظر او درباره وضعیت اروپای آن زمان برنوشته های عصر خود متکی نبود ، بلکه بر حالت جنگی متکی بود که نتیجه تجمع عوامل خاص جنگ افروزی است (که در عین حال جمعیتی ، تکنیکی ، و روانی است .) اوضه ن ارزپایی این سوچ ، توانست آن را هدایت کند ولی خودش نیز سرانجام با آن رفت .

### سفری به ماوراء

چهره نخستین سالهای انقلاب را اختلاف نظر شدید ژیروندن ها و سونتانیاردا ها شکل می داد . هردو حزب از تزلزل عظیم بالقوه ای که انقلاب را احاطه کرده بود آگاه بودند . حزب اول می خواست آن را به سوی یک جنگ خارجی منحرف سازد ، حال آنکه ، حزب دوم مبارزه داخلی را برای استقرار نظامی جدید ترجیح می داد .

ناپلئون هردو نظام را ترکیب کرد . اگر بانظری اجمالی اصول سیاسی وی را مشخص کنیم و در آن تنها به داده های عددی توجه کنیم و وقایع فرعی سیاسی و نظامی جنگهای متعدد بین المللی را ، که در زمان حکومت او پی درپی اتفاق افتاد ، منظور نکنیم ، آنچه می ماند چنین خواهد بود : سیاست جمعیتی و اقتصادی ناپلئون بر این پایه بود که هر ساله مقدار معینی — به طور متوسط صد هزار مرد جوان از جمعیت فرانسه — برداشته شود و به ماوراء سرزها و از آنجا به ابدیت گسیل گردد .

آیا امپراطور از این نتیجه عینی وحشتناک سیاستش آگاه بود ؟ عبارات صریحی از وی در دست است که بر آگاهیش دلالت می کند : یکبار اعلام کرده بود « من صد هزار مرد اضافی دارم . » و نیز در برابر تل کشته شدگان ایلو Eylau گفته بود : « یک شب پاریس همه آنها را جبران خواهد کرد . » همچنین خطاب او به مترنخ بسیار شهرواست : « سردی مثل من به یک میلیون مرده نگاه نمی کند . »

با وجود این ، ناپلئون سرد سلایمی بود و در پرتو اصالت انسان (اومانیزم) قرن روشنگری پرورش یافته بود و نمی توان هرگز قساوتی را که خاطره مردانی چون هیتلر و استالین را ننکین می کند ، بدو نسبت داد . او هرگز به تخریب آبادی ها و قتل و عام غیر نظامی ها فرمان نداد . آلمانی ها او را متهم می کنند که توطئه گری را تیرباران کرده است . این حرف وقتی که آدم به فجایع گشتاپو می اندیشد ، چقدر مسخره به نظر می رسد .

اما ارزشهای اخلاقی ما از ماقبل تاریخ بر این اساس تکوین یافته است که دنیای اخلاقی

جنگ ، یعنی کشتن از روی قصد ، غیر از دنیای اخلاقی صلح است . ناپلئون ، چون دیگران ، بدین ارزشها اعتقاد داشت و با وجدان آرام به جنگ شرافتمندانه‌ای می‌پرداخت که در آن جز رقیب جنگی را نمی‌کشند . وجدان او آسوده بود ، زیرا در همه جنگها خود را چون ساده‌ترین فرد گروهش به خطر می‌انداخت . باید او را تحسین کرد ، از جنگ پل آرکل تا واترلو ، ستوان یک بناپارت چون امپراتور ناپلئون همیشه باشجاعت بزرگترین قهرمانان به استقبال آتش می‌شتافت . به آمار خود برگردیم : مثل اینست که ناپلئون سوم درس دایی خود را فهمیده بود . وی پس از آشفته‌گی جمهوری دوم قدرت را به دست گرفت و با تغییرات لازم سیاست وی را دنبال کرد که عبارت بود از استقرار صلح داخلی برای جنگ خارجی .

### نتایج نام نویسی مشمولان نظام وظیفه

ناپلئون توانست دامنه جنگ را وسعت بخشد ، برای آنکه نام نویسی مشمولان در دفاتر نظامی ، یعنی هدیه شومی که انقلاب به حکومت هاداده بود ، به او به ابرار رسیده بود . از این تاریخ به بعد نبردهای مسلحانه به صورت جنگهای کاملی درآمد ، و نتایج دسگرافیک به بار می‌آورد . فراوانی سربازان رایگان مانعی را که در قرن هیجده به تعدیل جنگها کمک می‌کرد از میان برداشت ، و باعث شد که به جای تحول آرام و احتیاط آمیز جنگهای قرن هیجده ، جنگهای بزرگ ویران کننده به وجود آید .

نتیجه دومی که لااقل در این دوره اجباری شدن خدمت وظیفه حاصل آمد ، تغییر جهت ابداعات فنی بود ، زیرا کمبود کارگر موجب پیشرفت تکنیک در اروپا شد ، برخلاف آسیا که فراوانی کارگر ارزان یکی از عوامل رکود صنعتی است . ناپلئون اختراعات صنعتی را تحقیر می‌کرد و همه جنگهای خود را با ابزارهای جنگی دوره لویی شانزده ادامه داد .

اما به تدریج که فهرست مدال بگیران جنگی درازتر می‌شد ، بنیانهایی که حملات ناپلئون بر آن استوار بود ، تغییر می‌یافت . حمله با انبوه سربازان ، که ناپلئون پیوسته روی آن حساب می‌کرد ، بر پایه هرمسنی ، که در آن اکثریت با سردان جوان بود ، طرحریزی شده بود . اما ناپلئون همچنان با اصلاحدید ژنرالهای انقلاب و نظریه‌های گیبیرت Guibert به استراتژی و تاکتیک هدر دادن خون سربازانش ادامه می‌داد . در پانزده سالی که این وضع ادامه داشت ، با از میان رفتن شجاعترین و نیرومندترین سپاهیان او ، فقط سربازان رنجور و ناتوان باقی مانده بودند . مخصوصاً ، ساخت جمعیتی فرانسه هم تغییر یافته و دیگر اکثریت با سردان بالغ نبود .

به سوازات آن ، روحیه سربازان نیز عوض شده بود و شماره فراریان و غایبان مرتباً افزایش می‌یافت . تا آنجا که از شوق و ذوق افتادن سربازان تاکتیکهای جنگی را نیز عوض کرد . از زمان انقلاب ،

حمله‌های تعرضی نخست با حمله تیراندازی که به‌طور پراکنده پیشروی می‌کردند، آغاز می‌شد، حال آنکه در اواخر حمله‌ها با ستونهای عظیم و دروسعتی محدود و با پشتیبانی آتش توپخانه صورت می‌گرفت.

گویا ناپلئون متوجه این تغییرات نشده بود و با اطمینان به صحت همیشگی دستورها و روشهایش به راه خویش ادامه می‌داد. مسلماً، تغییر دادن چهارستون بنایی که در مدت بیست سال فقط برای جنگ آماده شده بود کار ساده‌یی نبود. اویم آن داشت که اعاده صلح پایه‌های قدرتش را متزلزل سازد (جنگ غالباً راحت باش حکومتهاست). شاید هم برعکس، بیحالی بود که او را به ادامه سیاست جنگجویی اش وامی‌داشت. این سیاست دیگر تکیه‌گاه اجتماعی نداشت و در برابر اولین ضربه سهمی که بر آن فرود می‌آمد آسیب‌پذیر بود. او سعی کرد به کمک الکساندر، تزار روس، نظم جدیدی در اروپا بر اساس برتری دو قدرت بزرگ ایجاد کند. اما معاهده تیلسیت یک یالتای ناقص بود. چندی بعد حوادث مربوط به ژنرال ماله او را متوجه دور شدن افکار عمومی از خود نمود. ناپلئون محکوم بود که با پیروزی جدیدی پایه‌های حکومتش را استحکام بخشد، و در این تلاش وفادارترین سربازانش را از دست داد.

باری، این جریان، از آن به بعد، بارها در اروپا اتفاق افتاده است و از یک اصل ثابت جامعه‌شناسی تبعیت می‌کند: تعادل جمعیت و اقتصاد در آغاز موجبات جنگ را فراهم می‌کند و خود به وسیله جنگ دگرگون می‌شود. «خداوند جنگ» که برای شروع جنگی که افکار عمومی به دلیل فراهم بودن شرایط ساختی آن راطلب می‌کرد، به قدرت رسید، ولی نتوانست وقتی افکار تغییر کرده بود، آن را از سر باز کند. زیرا فداکاری جمعی دیگر نمی‌توانست قدرتی باشد. این فداکاری با اوج قدرت اوج می‌گیرد و با افول آن افول می‌کند.

ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر